

هشدار جدید پلیس فتا درباره خریدهای اینترنتی

رئیس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات پایتخت ضمن بیان توصیه‌هایی برای پیشگیری از جرایم سایبری در حوزه خریدهای اینترنتی گفت: کلیدواژه کلاهبرداری‌های اینترنتی بی‌عانه است و توصیه می‌شود تا زمانی که کالا را تحویل نگرفته‌اید و از صحت آن کالا اطمینان حاصل نکرده‌اید به هیچ عنوان وجهی را پرداخت نکنید. چندی پیش سرگرد جواد مختاررضایی، معاون فرهنگی و اجتماعی پلیس فتای فراجا بیان کرده بود که تقریباً ۷۰ درصد جرایم حوزه سایبری در کشور جرایم مالی است و اولین جرم مالی کلاهبرداری اینترنتی است. از این رو

با توجه به این مسأله و همچنین با توجه به افزایش روزافزون خریدهای اینترنتی در انواع شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها باید به این مسأله توجه ویژه‌ای شود. سردار داوود معظمی‌گودرزی، رئیس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات پایتخت در همین رابطه توصیه‌هایی برای پیشگیری از جرایم سایبری در حوزه خریدهای اینترنتی بیان کرد و گفت: تا جایی که ممکن است باید از سایت‌هایی خرید کنیم که دارای نماد اطمینان هستند. اگر در موتورهای جست‌وجو این کلیدواژه را جست‌وجو کنید متوجه می‌شوید که این نماد چیست و می‌توانید با کلیک روی لینک، اصالت‌سنجی را انجام دهید. وی با بیان این‌که اگر به هر دلیلی مایل بودید از شبکه‌های اجتماعی از جمله اینستاگرام یا هر برنامه دیگری خرید کنید باید این نکته را به یاد داشته باشید که کلیدواژه این نوع

تشر

۲ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم
چهارشنبه ۱۶ آبان ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۸۲

پاسخ نگاه‌های ناپاک به خواهرش را با قتل داد



سرگرد سمانه مهرپانی
معاون اجتماعی پلیس
تنش آگاهی تهران بزرگ

والدین سهراب معتاد بودند. تا ۱۶ سالگی در بهزیستی بزرگ شد. وقتی به خانه بازگشت پدرش برای ترک اعتیاد به کمپ رفت و در این مدت مادرش طلاق گرفت تا با مردی که در همسایگی آنها زندگی می‌کرد ازدواج کند. ولی مرد حاضر به قبول پسر ۱۶ ساله نشد و در کمال ناباوری مادر او را از خانه بیرون کرد. در ذهن او که همیشه در زندگی طردشده بود احساس علاقه و تعلق و وفاداری به رابطه هرگز شکل نگرفت و فقط یاد گرفت برای بقای خودش از دیگران استفاده کند. مدتی را در خیابان زندگی کرد و بعد با فریب مسئولان خوابگاه دانشجویی، خودش را دانشجوی جا زد و مدتی را در یکی از خوابگاه‌ها زندگی کرد و بعد از سرقت گوشی و لپ‌تاپ و لوازم بارزش هم‌اتاقی‌هایش از آنجا گریخت. اموال سرقتی را فروخت و مدتی با پولی که از مالخر گرفته بود به خوشگذرانی پرداخت. بعد از تمام شدن پولش مجبور شد در پارک بخوابد. آنجا بود که با پسری به نام وحید آشنا شد. وحید سرپرست خانواده‌اش بود و چون طعم بی‌پناهی و فقر را چشیده بود دلش به حال سهراب سوخت و از او خواست تا به خانه آنها بیاید و با او زندگی کند. مادر و خواهر وحید به او به چشم یکی از اعضای خانواده‌شان نگاه می‌کردند و سهراب تازه داشت طعم حضور در یک خانواده واقعی را می‌چشید، اما از آنجا که هیچ‌گاه در زندگی احساس تعلق و صمیمیت را تجربه نکرده بود، به جای آن‌که آنها را به عنوان خانواده خود بپذیرد به فکر سوءاستفاده از خواهر و وحید افتاد. چند وقتی که گذشت وحید متوجه نگاه‌های ناپاک سهراب به خواهرش شد. باورش نمی‌شد سهراب در نهایت نمک‌نشناسی پاسخ محبتش را با خیانت بدهد. تصمیم گرفت با او صحبت کند. یک روز که برای انجام کاری به خارج از شهر رفته بودند وحید درباره رفتارهای نادرست سهراب با او حرف زد و در کمال تعجب دید که او به جای انکار یا عذرخواهی، مسخره و تهدید کرد مادر و خواهرش را مورد آزار قرار خواهد داد. خون وحید از شنیدن این حرف‌ها به جوش آمد و دو پسر جوان با هم گلاویز شدند و در همین گیر و دار سهراب از تپه‌ای که روی آن ایستاده بودند به پایین پرت شد. وحید وحشت‌زده محل را ترک کرد و تا چند ماه بعد که مأموران اداره دهم پلیس آگاهی سراغش رفتند در مورد اتفاقی که برایش افتاده بود با کسی حرف نزد.

نظریه کارشناس

والدین سهراب خودخود ۷ و اهانان اعتیاد را به جای حمایت و مراقبت از فرزندشان انتخاب کردند. اگر آنان ذره‌ای تعهد و مسئولیت در قبال زندگی او نشان می‌دادند، فرزندشان مانند علف هرز رشد نمی‌کرد و امروز هم سهراب زنده بود و مانند یک شهروند عادی زندگی می‌کرد و هم وحید به جای آن‌که با سرنوشتی نامعلوم پشت میله‌های زندان باشد، کنار خانواده‌اش بود.

وحید اخباری گروه تنش

عشق مشترک به یک دختر از او قاتل ساخت. قتل رقیب عشقی‌اش. الان پشیمان است، هم به‌خاطر کشتن دوستش، هم به‌خاطر دل‌بستن به یک عشق پوچ. عشقی که بعد از این جنایت رنگ باخت و دو پسر قربانی آن شدند. حالا در زندان زیر تیغ است و امید به بخشش اولیای دم دارد. امروز رو در روی این مترم نشستم که نتیجه گفت‌وگوی مان را در ادامه می‌خوانید.

چند سال داری؟
۱۹ سال.

به چه اتهامی دستگیر شدی؟
قتل دوستم با ضربه چاقو.

چرا او را کشتی؟
به‌خاطر بچه‌گی. دل به یک عشق پوچ بستم و باعث قتل دوستم و بدبختی خودم شدم.

توضیح می‌دهی؟
چندماه قبل از جنایت با دختری که در محله‌مان زندگی می‌کرد دوست شدم. خیلی زود به او وابسته شدم و آینده‌ام را به بودن در کنار او گره زدم. او دو سال از من کوچک‌تر بود. خانواده‌ام مخالف این رابطه بودند و چندبار به من هشدار دادند؛ اما گوش بدهکار. فکر می‌کردم آنها سنتی فکر می‌کنند و این افکار تاریخ‌مصرف دارد و الان دیگر به‌درد نمی‌خورد. خلاصه من چنان عاشق سحر شده بودم که فقط حرف‌های او را قبول داشتم. حتی یکی از دوستانم به من گفت این دختر به دردت نمی‌خورد اما من به‌جای گوش دادن به حرف دوستم با او قطع رابطه کردم.

چرا مرتکب قتل شدی؟
چندروزی بود که سحر بی‌حوصله شده بود. دیگر

گفت‌وگو با مترم به قتل

من و دوستم قربانی دسپسه یک دختر شدیم

مثل قبل با من قرار نمی‌گذاشت. این رفتارش اعصاب‌وروان مرا به هم ریخته بود. نمی‌دانستم چه کنم. چندبار درباره این تغییر رفتارش پرسیدم اما از جواب دادن طفره می‌رفت تا این‌که یک روز سکوتش را شکست و از مزاحمت‌های دوست قبلی‌اش حرف زد. سحر قبل از من با سهراب دوست بود. سهراب را از دوره ابتدایی می‌شناختم و دوست بودیم. حالا سهراب دوباره سراغ سحر آمده و از او خواسته بود به ارتباطشان ادامه دهند. وقتی این موضوع را شنیدم عصبانی شدم. با سهراب تماس گرفتم و با او قرار گذاشتم. خواستم سحر را برای همیشه فراموش کند.

واکنش سهراب چی بود؟

جالبه اینکه او هم درباره پایان تلخ دوستی با سحر هشدار داد. به او گفتم اگر پایان خوشی

ندارد چرا می‌خواهی ادامه بدهی که ادعا کرد قصد انتقام دارد. این حرف‌هایش مرا بیشتر عصبانی کرد. تهدیدش کردم اگر به تماس‌هایش ادامه دهد دفعه بعد پا روی دوستی گذشته‌مان می‌گذارم. شب سحر هراسان تماس گرفت و گفت سهراب مقابل خانه‌شان آمده است. از آشپزخانه چاقویی برداشتم و به آنجا رفتم. با دیدن سهراب به سمتش حمله کردم. او هم یقه‌ام را گرفت و با

ضربه‌ای نقش بر زمین شدم. عصبانی بودم و مغزم کار نمی‌کرد. متوجه چاقو شدم و آن را از جیب بیرون آوردم و ضربه‌ای سمت سهراب پرت کردم. وقتی به خودم آمدم او دستش را روی گردنش گرفته بود و خون از زیر انگشتانش جاری شده بود.

بعد چه کردی؟

اهالی که متوجه دعوی ما شده بودند، در محل جمع شدند. یکی می‌گفت با اورژانس تماس بگیرید. یکی دیگر می‌گفت به پلیس زنگ بزنید. ترسیده بودم و با تهدید چاقو راهی برای فرار باز کردم. به خانه رفتم و پول و شناسنامه‌ام را برداشتم و یگراست به ترمینال رفتم. تنها جایی که به ذهنم رسید، خانه مادر بزرگم بود. سوار اتوبوس شدم و به آنجا رفتم و مخفی شدم، اما چندروز بعد مأموران سراغم آمدند و دستگیر شدم. در اداره آگاهی متوجه قتل سهراب شدم و تازه فهمیدم چه کار کرده‌ام.

در این مدت سحر را دیدی؟

یک‌بار در اداره آگاهی او را دیدم. وقتی با من روبه‌رو شد، زیر همه حرف‌های قبلی‌اش زد.

به افسر تحقیق می‌گفت به سهراب علاقه داشته و من مزاحمش می‌شدم؛ بعد من برای انتقام رقیب عشقی‌ام را از میدان به‌در کردم. باور این حرف‌ها سخت بود اما آنجا بود که تازه فهمیدم سهراب و دوستم او را خوب شناخته بودند که از من خواستند به ارتباطم پایان دهم. او بعد از این ماجرا با یکی از اقوامش ازدواج کرد. سحر با دسپسه‌ای که چید به‌وسیله من از سهراب انتقام گرفت.

در زندان چه می‌کنی؟

کاری از دستم ساخته نیست. تنها امیدم بخشش اولیای دم است. شاید یک‌روز متوجه شوند من هم در این ماجرا مثل پسرشان قربانی شدم. اگر این موضوع را باور کنند، می‌توانند مرا ببخشند.

وقتی به خودم آمدم او دستش را روی گردنش گرفته بود و خون از زیر انگشتش جاری شده بود